

حکم اعدام و ضرورت لغو آن - ۲

بازگشت ناپذیری حکم اعدام

بازگشت ناپذیری حکم که با خطر قتل بی‌گناهی همراه است، برای شماری از روشنفکران دینی و غیردینی به خودی خود کافی است تا این حکم لغو بگردد. سنت مار تین، Saint Martin، در سال ۱۷۹۷، می پرسید: "در کجا، انسانهای قانونگذار حق مرگ و گرفتن جان همتای خود را یافته‌اند، گرفتن چیزی که قادر نیستند باز گردانند؟" طرفداران حکم اعدام، خطر اعدام بی‌گناهی را می‌پذیرند اما یا نظیر مستبدهائی چون خلخالی می‌گویند که: "اگر بی‌گناه بود به بهشت می‌رود" و یا نظیر ویشینسکی Vychinski، در توجیه جنایتهای استالین، مدعی می‌شوند: "وقتی حکم اعدامی را امضا می‌کنیم، هیچوقت نمی‌توانیم مطمئن باشیم مقصوری را تنبیه می‌کنیم، تنها در محدوده تخمینها، با ارائه یک سری حدسیات، از لحاظی... همچنین طرفداران حکم اعدام مدعی هستند که با پیشرفت علم خطر قتل بی‌گناه نزدیک به صفر شده است. اما بقول آبرت کامو "Camus Albert، علمی که مدعی است بی‌گناهی یا مجرمیت را اثبات می‌کند، هنوز نتوانسته است کسانی که بقتل می‌رساند را دوباره زنده کند". بنا بر تحقیقی که در سال ۱۹۸۷ به چاپ رسید، اعلام شد که ۲۳ بی‌گناه در کشور آمریکا از اول قرن تا سال ۱۹۸۵، اعدام شده‌اند و بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۸۵، ۳۴۹ بی‌گناه محکوم به اعدام گشته‌اند. از سال ۱۹۷۶ که دوباره حکم اعدام در شماری از ایالات برقرار گشت، ۹۹ محکوم به اعدام بی‌گناه شناخته شده‌اند و آزاد شدند. جمعاً این قربانیان ۸۰۰ سال را تحت تهدید اعدام دولت، در زندان گذرانده‌اند! در سال ۲۰۰۱، در یکی از ایالات آمریکا، ایلینوی، بعد از آنکه معلوم شد که ۱۳ بی‌گناه به اعدام محکوم شده‌اند، تصمیم گرفته شد حکم اعدام تا مدت نا معلومی به اجرا گذاشته نشود.

بنا بر نسبیّت انسان، او از اشتباه مبری نیست. هم دادگاه، هم مجرم در این نسبیّت شریک هستند. اما آیا حق اشتباه را می‌شود به دادگاه داد و مجرم را از این حق محروم کرد؟ بقول آبرت کامو Albert Camus آیا دادگاهی می‌تواند بگوید: "اگر شما را به اشتباه محکوم به مرگ کردم مرا بخاطر ضعفهای طبیعت مشترکمان ببخشید؟ اما شما را، بدون توجه به این ضعفها و به این طبیعت، به مرگ محکوم می‌کنم؟"

مسئولیت مجرم و عدالت در حکم

آیا تنها مجرم کاملاً مسئول است؟ تا چه حد جامعه شریک جرم است؟ احکام بلحاظ اینکه براساس نوع جرم، شخصیت مجرم و شرایط زندگیش صادر می‌شوند، بناچار نمی‌توانند برابر باشند و با مکان، زمان، رشد علمی، احساسات و روح قضات و ... تغییر می‌کنند. برای مثال، در آمریکا سیاهپوستان قاتل سفیدپوستان، بمراتب بیشتر محکوم به اعدام می‌شوند تا سفید پوستان قاتل سیاهپوستان. در تابستان ۱۹۹۱، برای اولین بار از سال ۱۹۴۴ بعد، سفید پوستی قاتل سیاهپوستی اعدام شد. بنا بر آمار سال ۱۹۹۱ سازمان عفو بین المللی، تعداد سیاهپوستان محکوم به اعدام ۴ تا ۱۱ برابر سفید پوستان است. اکثر تحقیقات که توسط روانپزشکان، روانشناسان و جامعه شناسان انجام گرفته‌اند، نشان می‌دهند که محکومین اکثراً مردان جوان، خارجی، دارای قوه بیان ضعیف، معلومات کم و از طبقه اجتماعی و اقتصادی محروم جامعه هستند. این تحقیقات بر فطری نبودن این خصوصیات و مسئولیت جامعه تأکید می‌کنند و نیز با آبرت کامو Camus Albert هم عقیده هستند: "گفتن این که انسانی بایستی مطلقاً از عضویت جامعه محروم و از زندگی ساقط شود زیرا بطور مطلق بد است بمعنی آنست که جامعه مطلقاً خوب است، سخنی است که هیچ عاقلی امروز نمی‌تواند به آن باور داشته باشد". و در همان نوشته، «تفکر در باره حکم اعدام»، که در سال ۱۹۵۷ بچاپ رسید، در باب مسئولیت جامعه می‌نویسد: "درصد مسئولیت الكل در قتلهای خونین باورنکردنی است. وکیلی نقش آن را در ۶۰ درصد قتلها و دکتر لاگریف Lagriffe بین ۴۱ تا ۷۲ درصد تخمین می‌زند. تحقیقی که در سال ۱۹۵۱ در زندان حومه پاریس انجام گرفته، نشان می‌دهد که بین زندانیهای جرائم عمومی، ۲۹ درصد الكلی و ۲۴ درصد فرزندان الكلی هستند. و بلاخره، ۹۵ درصد قاتلین کودک الكلی هستند. در کنار این ارقام يك رقم جالبتری را می‌شود مشاهده کرد: سود يك تولید کننده الكل در سال ۱۹۵۳، ۴۱۰ میلیون فرانک بوده است. مقایسه این ارقام اجازه می‌دهند که به اطلاع سهامداران این تولیدکنندگان و نمایندگان مجلس مدافع منافع الكل اطلاع داده شود که یقیناً بیشتر از آنچه فکر می‌کنند، کودک کشته‌اند."

غیر از آن، هنوز برای روانپزشکان و روانشناسان راز کشش به مرگ همچنان باقی است. در دادگاهی که برای قاتلی، حکم اعدام درخواست شده بود، یکی از روانپزشکان برای قضات داستان اولیویه Olivier را که بچه‌ای را بصورت فجیع کشته بود، یادآوری کرد. با همکاری او، او را معاینه کرده و هیچگونه مشکل یا تزلزل روانپزشکی را در او تشخیص نداده بودند. اولیویه Olivier اعدام شد. بعداً، در مغز او آسیبهایی مشاهده شدند که علم آن روز نتوانسته بود آنها را تشخیص بدهد.

شخصیت دژخیم:

در صورت لغو نشدن حکم اعدام، استخدام دژخیم توسط دولت اجتناب ناپذیر است. در تاریخ بشریت، ستودن دژخیم، حتی دژخیمی که بنام اجرای حکم الهی، یا جامعه... مرتکب قتل می‌شود، نادر است. برعکس از ضعفهای شخصیتی آنان فراوان نوشته شده است. نویسنده انگلیسی، دیکنس Dickens، می‌نویسد: "اگر اعدام به تقوی راه می‌برد، پس دژخیم می‌باید مقدس باشد. اما همان کسانی که پای جوخه اعدام به محکوم دست می‌دهند، مثل وبا از دژخیم فرار می‌کنند. در واقع، بخاطر دارم که در فرانسه، خرافات در مورد دژخیم بر سر زبانها و او مطرود جامعه بود. به من یاد می‌دادند که نان را برعکس نگذارم زیرا نانوا همان کار را با نان دژخیم می‌کند، تا نانهای دیگر را آلوده نسازد". بلا ژوست، Bela Just پدر روحانی، که بیش از ۳۰ محکومان به اعدام را، در لحظات پایانی عمر، همراهی کرده بود، می‌گفت: "طرز صحبت دژخیمها، در بی رحمی و بی ادبی، چیزی کمتر از طرز صحبت او باش ندارد". دژخیم معروف انگلیسی، آقای آلبرت پیر پونت Pierrepoint Albert که به دعوت کمیسیون سلطنتی در باره مسئله اعدام، در ۲ نوامبر ۱۹۵۰، شهادت می‌داد، در باره تعداد انسانی که به دار آویخته بود، گفت: "چند صد نفری". به سئوالهای دیگر چنین جواب می‌داد:

- "لحظات سختی داشته‌اید؟

- یکبار در طول تمام دوره زندگی شغلی‌ام.

- چه پیش آمده بود؟

- بی ادب بود. با او شانس نیاوردیم. انگلیسی نبود، جاسوس بود. سر و صدای عجیب غریبی می‌کرد... بلی خارجی بود و من شخصاً توجه کردم که انگلیسها خود را بهتر از دیگران نگاه می‌دارند...

- آیا وظیفه شما بطور خاص آزار دهنده است و یا عادت کرده‌اید؟

- نه حالا عادت کرده‌ام.

- هرگز متاثر نمی‌شوید؟

- نه."

و به این سؤال که آیا اعدام زن امری آزار دهنده است یا نه؟ چنین پاسخ داد: "ابداً."

چنین بی‌رحمی را در صحبتهای يك كمك دژخیم فرانسوی نیز مشاهده می‌کنیم. سفرهایش به شهرستانها برای اجرای حکم را چنین وصف می‌کند: "وقتی سفر می‌کردیم، واقعاً لحظات خنده بود. تاکسی‌ها برای ما بودند، رستورانهای خوب برای ما بودند". در مورد زیر دستی دژخیم می‌گوید: "این لوکس را می‌توانستیم داشته باشیم که مشتری را با موهایش بکشیم". و در باره شخصیت همکار جدید: "دژخیم جدید دیوانه گیوتین است. بعضی وقتها تمام روز و روزهای پیاپی، نشسته روی صندلی، آماده، کلاه به سر، پالتو به تن، منتظر احضاریه وزارت می‌ماند".

در ۵ فوریه ۲۰۰۳، یاداشتهای دژخیم دولت فرانسه، بین سالهای ۱۸۸۵ و ۱۹۳۹، به ۱۰۰۰۰۰ یورو در حراج بفروش رسید. او که وارث خانواده‌ای بود که از اواخر قرن ۱۷ دارای همین شغل بوده‌اند، در طول مدت فعالیتش، ۳۹۵ سر بریده است. ناشر خریدار به خبرنگار روزنامه لوموند دلایل خریدش را چنین توضیح داد: "من از نسل بدنتر (Badinter یکی از مبارزین سرسخت برای لغو حکم اعدام و وکیل برجسته که تعدادی مجرم را از حکم اعدام نجات داده است) هستم. انتشار این یادداشتها برای نشان دادن آنست که ما به کشوری تعلق داریم که تا زمانی نه چندان دور، انجام این چنین اعمالی را می‌پذیرفت."

اما در ایران، آقای لاجوردی، جلاد اوین، قبل از آنکه به اعمال دهشتناکش شهادت بدهد، بقتل رسید. این چند سطر به نقل از کتاب اوین گواه شخصیت او هستند: "صبح زود آمدند و همه اتاق را به صف کردند. چشم بند زدیم و از بند خارج شدیم... دستهام که در هوا معلق بودند، با چیزی تماس پیدا کرد. به آن اویران شدم. اول نفهمیدم که چه بود. بعد متوجه شدم که دو پاست. صف به هم خورده بود. بقیه هم مثل من تلو تلو می‌خوردند. يك لحظه از زیر چشم بند نگاه کردم. قلبم ایستاد. از وسط اجساد به دار آویخته ما را رد می‌کردند. چهره‌های اجساد سفید بود. چشمان شان از حلقه بیرون زده بود. پاسدارهای دور و بر، غش غش می‌خندیدند. دوباره ما را جمع و جور کردند و به سمت جلو راه انداختند. کمی که رفتیم، ایست دادن. بعد دایره وار همه را کنار هم ایستاندند. گفتن: چشم بندها را بردارین. برداشتیم، موسی خیابانی و اشرف ربیعی و چند نفر دیگر روی زمین افتاده بودند. لاجوردی شروع به سخنرانی کرد. از پیروزی سپاه گمنام امام زمانش گفت. همان طور که حرف می‌زد با نوک پا به اجساد هم می‌زد. سخنرانی اش را با این جمله تمام کرد: هر که تواب واقعیه وقتی از جلوی اجساد رد می‌شه، باید به اون ها تف بندازه..."

در اکثر جوامع، اگر نه در تمام، دژخیم از علنی کردن شغلش امتناع می‌ورزد و غالباً در جامعه منزوی است. مطالعه تأثیرات سوء چنین شغلی بر روح و جسم انسانها کمتر انجام گرفته اما آنچه مسلم است، در جامعه، با دید منفی در دژخیم نگرسته می‌شود. بقول آلبرت کامو "Camus Albert آن درس زیبا و با صلابت (اعدام)، که توسط قانونگذارهای ما تصور شده است، قطعاً يك تأثیر حتمی دارد: سوق دادن به انحطاط صفت انسانی و عقلانیت یا از بین رفتنشان، در آنها که مستقیماً، در این کار، همکاری می‌کنند. می‌گویند موجودات استثنائی هستند که در این انحطاط رسالت پیدا کرده‌اند؟"

اما جامعه، چرا همان برخورد با قاضی یا با نهاد مسئول صدور حکم اعدام و با دژخیم مسئول اجرای آن، را نمی‌کند؟ در سنجش‌های افکار که در فرانسه صورت گرفته‌اند، وقتی از افرادی که موافقتشان را با اعدام ابراز می‌کردند، سؤال می‌شد آیا موافق هستیید انسانی را به بریدن به دو تکه محکوم کنید؟ - سؤالی که وکیل معروف فرانسوی، روبرت بادنتر، Robert Badinter در دفاع از محکومین به مرگ از قضات می‌کرد، اکثر جوابها منفی بودند. این تفاوت برخورد بین صدور حکم اعدام و اجرای حکم اعدام در افکار عمومی غرب، در قرن ۱۹، بر اثر پیشرفت در کار دفاع از حقوق بشر، بوجود آمد و دولتها را ناگزیر کرد به مرور زمان، صحنه‌های اعدام را در خفا نگاه دارند. در فرانسه، آخرین اعدام در ملاء عام در سال ۱۹۳۹ انجام گرفت. چاپ عکسهای اعدام با عکس‌العمل شدید دولت روبرو شد و تصمیم گرفته شد که اعدامها دیگر در ملاء عام صورت نگیرند. تا قبل از آن در اروپا، اعدامها به صحنه تماشای مردم تبدیل می‌شدند. برای مثال، در انگلیس، در سال ۱۸۰۷، جمعیت ۴۰۰۰۰ نفری به تماشای صحنه اعدام دو نفر جمع شده بود. تنها افراد طبقات پائین به تماشا نمی‌آمدند، برای افراد متمول جاهای خوب پیش بینی شده بود. بالکنها به بهای گران کرایه می‌شدند. زنان اشراف برای دیدن محکوم در سلولش صف می‌بستند... مادرها فرزندانشان را می‌آوردند...

هدف مجازات:

موافقین حکم اعدام برای مجازات سه خاصیت می‌شمارند: تنبیه، حفاظت جامعه از طریق از بین بردن مجرم و از طریق نقش آموزشی که اعدام برای جامعه دارد و جبران یا باز خرید مجرم (amendement) مجرم. سن توماس داکن، d'Aquin Thomas Saint روحانی روشنفکر مسیحی قرن ۱۳، می‌نوشت: "کشتن گناهکار، اگر او به جامعه ضرر می‌رساند و خطرناک است، نه تنها مجاز بلکه لازم است" و از قول ارسطو ادامه می‌داد: "انسان بد بدتر و ضررش بیشتر از يك حيوان است".

مجازات از دید نفع گرایی utilitarisme

نقش و هدف مجازات بنا بر نظر نفع گرایان، پیشگیری از وقوع جرم است. پس اگر از ترس مجازات، جرم نباید انجام بگیرد، این ترس لذتی که از جنایت پدید می‌آید را باید بتواند پس بزند. در رد این نظریه، دو دلیل ارائه شده‌اند:

- برای اینکه این ترس در جامعه نقش پیدا کند، بناچار، زجرهایی که به محکوم تحمیل می‌شوند را، بایستی بروشنی تمام، به جامعه عرضه کرد، اعدامها را به تماشای عموم گذاشت...

- از نظر علمی نقش بازدارنده اعدام در هیچ زمان و مکانی ثابت نشده است. برای مثال، در امریکا، رشد جنایت روزافزون است. در سال ۱۹۹۱، ۲۵۰۰۰ جنایت صورت گرفته و این تعداد از سال گذشته، ۱۵۶۰ مورد افزایش یافته است. مجله‌ای، آن سال را، سال مرگ نامید. با وجود حکم اعدام در این کشور، جنایات ۴ تا ۹ برابر بالاتر از کشورهای اروپایی است و بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱، ۲۵ درصد افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۰، ۴۳۸ ۲۳ نفر قربانی جنایت شده‌اند (میزان قتل ۱۰۰۰۰۰ / ۹۴ ساکنان). در کانادا که حکم اعدام در سال ۱۹۷۶ لغو شده و در ۳۰ سال قبل از آن، اعدامی صورت نگرفته است، میزان جنایت ۲۲ / ۱۰۰۰۰۰ ساکنان است. امریکا بالاترین جمعیت زندانی را در دنیا دارد. به میزان هر ۱۰۰۰۰۰ ساکنان امریکائی، ۲۷ زندانی وجود دارد. در سال ۱۹۷۰ این میزان ۹۶ / ۱۰۰۰۰۰ بود. در فرانسه، حکم اعدام در سال ۱۹۸۱ لغو شد و میزان جنایت افزایش پیدا نکرد. بر عکس در ایران، اعدام برای به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر همه روزه صورت می‌گیرد و با اینحال از میزان مصرف و تجارت مواد مخدر کاسته نشده است. در چین، مرتب حکم اعدام در ملاء عام برای به اصطلاح نقش آموزشی آن، به نمایش گذاشته می‌شود اما تمام آمار بر افزایش فساد و جنایت گواهی می‌دهند. در سال ۱۹۸۸، تحقیقی که به درخواست سازمان ملل انجام گرفته بود، به این نتیجه رسید: "تحقیقات به ما امکان ندادند از نظر علمی ثابت کنیم که اعدامها نقش پیشگیری بالاتری از حبس ابد را دارند. امکان آن ضعیف است که چنین سندهایی در آینده نزدیک مشاهده شوند. بطور عمومی، وقایع پیش فرض نقش بازدارنده اعدام را تأیید نمی‌کنند". و پروفیسور روانپزشک فرانسوی روما جون Rouma jon می‌گوید: "قاتل یا فکر می‌کند از پلیس می‌تواند فرار کند و قتل را مرتکب می‌شود یا می‌ترسد که او را دستگیر کنند و از آن صرف نظر می‌کند. اما، نوع مجازات، اعدام یا حبس ابد، تأثیر ضعیفی دارد. آنچه برای قاتل خون سرد تعیین کننده است، اعتقاد به عدم دستگیری او است نه نوع مجازات. و اما قتل‌های شدیداً وحشتناک، آنها که احساسات را جریحه دار می‌کنند و انسان را منقلب می‌سازند، آنها اکثراً غیر قابل توضیح هستند".

مجازات از دید ترمیم:

غرب بیش از پیش با شکست مجازات بر اصل تنبیه مواجه است: تعداد زندانیان به سرعت افزایش پیدا می‌کند و آنان اکثراً نه تنها در زندان امکانات رشد و تغییر را پیدا نمی‌کنند بلکه پس از خروج از زندان، با بحرانهای عدیده‌ای روبرو می‌شوند که بعضاً بازگشت به زندان را به آزادی ترجیح می‌دهند. از این روست که محققین و روشنفکران خواستار تحول مجازات بر اصل تنبیه به مجازات بر اصل ترمیم شده‌اند. مهمترین ضایعاتی که مجازات بر اصل تنبیه بیار می‌آورد، موارد زیر هستند:

- سعی در مخفی کردن حقیقت: زمانی که اصل بر تنبیه است و تنبیه تا مرگ هم می تواند پیش برود، طبیعتاً مجرم سعی بر پنهان کردن حقیقت می کند، حالت دفاعی می گیرد و کمتر به مسئولیتش در جرم می تواند بیاندیشد. دادستان نیز بایستی زمان و مخارج بسیاری صرف کشف حقیقت کند. در مجازات بر اصل ترمیم، روشن شدن حقیقت و پی بردن به عناصری که موجب جنایت شده اند اساسی هستند از جمله بدین خاطر که انکار حقیقت یا روشن نشدن آن، دومین ضربه‌ئی است که به قربانی وارد می شود. در صورتی که روشن شدن حقیقت در منظر عام و بصورت رسمی، اولین قدم ترمیم قربانی است.

- در قضاوت بر اصل تنبیه، همه کوششها بر شیطانی کردن مجرم است تا تنبیه در حد مرگ موجه گردد. بنابراین، جامعه شناختی ناقص از مجرم پیدا می کند و کمتر به مسئولیت او و به نابسامانیهای اجتماعی پی می برد. اما تا زمانی که مجرم و جامعه بر واقعیت آگاه نگردند، ضعفها و مسئولیتها را درک نکنند، در صدد ترمیم آنها نمی توانند باشند و نخواهند بود و مهمتر از آن، از مانع شدن از تکرارشان ناتوان خواهند ماند.

- الفایده تصور در مجرم که با گذراندن دوران محکومیت، کیفر خود را به جامعه باز پس داده است، در صورتی که تا زمانی که مجرم به مسئولیتش پی نبرد و در صدد اصلاح خود نگردد، خطر تکرار جرم بالا است. در مجازات بر اصل ترمیم، مجازات نسبت به حقیقتی که بیان می شود و میزان ترمیم که مجرم متحمل می شود در رابطه است. یقیناً مخارج انسانی و مادی آن کمتر است و میزان خشونت در جامعه را کاهش می دهد.

- زمان مجازات بر اصل تنبیه، گذشته است. جرمی در گذشته انجام گرفته است که با چند سال زندان یا با اعدام تنبیه می گردد. در مجازات بر اصل ترمیم، شناخت گذشته برای ساختن آینده است. در واقع تا زمانی که مجرم جرمش را انکار کند، نه تنها نمی تواند با قربانی و جامعه ارتباط برقرار کند بلکه ترمیم را امکان ناپذیر می کند. در صورتی که با بازگو کردن حقیقت، با اعتراف به ضربه‌هائی که به قربانی و جامعه وارد کرده و سعی بر ترمیم آنها، مجرم امکان پیدا می کند تا دوباره با قربانی و جامعه ارتباط برقرار کند و آینده‌ئی را با هم بسازند. اعتراف به جرم نیز اولین و شاید مهمترین قدم در راه بازسازی مجرم است.